

بمناسبت سی و چهارمین سالگرد تاسیس نخستین جمهوریت در کشور

سر زمین شیوه کی وخاطره ای از مرحوم داود خان

شیوه کی محلی است بس سر سبز و خرم در ده کیلو متری جنوب شهر کابل، و بنا به گفته ریش سپیدان و اهل خبره محل آنچه از هزاران سال قبل سینه به سینه و دهان به دهان به همدیگر نقل شده و تا امروز شفاهاً بما رسیده است سرزمینی که آنرا شیوه کی خوانند.

در هزاران سال قبل شیوا بزرگترین نیاشگاه پیروان دین هندوان در همین محل قرار داشت و پیروان دین مذکور از گوشه و کنار کشور جهت عبادت به همین محل می شناختند. که این مرسوم با وجود گذشت هزاران سال کماکان از طرف هموطنان هندوان و سکه — شهر کابل تا چند دهه قبل به گونه ای تعقیب میگردید.

چنانچه تا قبل از کودتای ثور در هنگام جشن باستانی ویساک پیروان هندوان و سکه — ساکن در شهر کابل جهت تجلیل عید ویساک و بر پای جشن و سرور به منطقه شیوه کی میشتافتند. و درست به خاطر دارم که در آن ایام که هنوز از کلمات مبارزه، فیودال، طبقه کارگر، انقلاب، روس، اشغال و بعد هم جهاد، مجاهد و غیره و غیره خبری نبود، مردم و کشور ما در آرامی و امنیت کامل به سر میبردند. باشندگان مسلمان سرزمین شیوه کی ورود هموطنان هندوان و سکه — شانرا در روز های جشن ویساک به محل شیوه کی گرامی میداشتند.

چنانچه با فرارسیدن جشن ویساک دکان های بازار شیوه کی پر از خوردنی ها و شربنی باب مختلف النوع میگردید و دکانداران در این وقت در صورت نباریدن باران راهرو های مقابل دکان شانرا که محل عبور و مرور مردم بود جاروب و آبپاشی میکردند. در این ایام در مجموع تمامی مردم محل به خصوص دهقانان و مالداران خوشی خاص خود شانرا میداشتند چه در این هنگام بازار فروش مرغ، تخم مرغ و شیر، گرم و گرمتر میشد. مردم با ورود هموطنان هندوان و سکه نسبت به ایشان سلام و ادای احترام میکردند و بعضی ها هم بالا اثر شناخت قبلی با همدیگر مصافحه، احوالپرسی، روبروسی و بغل کشی مینمودند (۱).

ولی با تأسف و اندوه فراوان که بعد از کودتای ثور و پدید شدن بی امنیتی فراگیر در کشور مناطق مربوط به قریه بزرگ شیوه کی هم از این بی امنیتی بی نصیب نماند و هموطنان هندو و سکه هم به سبب بی امنیتی دیگر نمی نتوانستند جهت برگزاری جشن ویساک به شیوه کی بروند.

در جنوب غرب قریه شیوه کی در پائین دامنه های کوه شاخ برنتی قریه کهن دیگری وجود دارد بنام سهاک و بازم بنا به روایات اهل خبره محل، در آن سالهای دوری دور که میشود آنرا بالا تر از هزار و چهارصد سال قبل برآورد کرد پیروان آیین هندو از گوشه و کنار کابل مجالس عروسی جوانان شانرا در همین محل بر پا میکردند. و آثار تاریخی ای که در گذشته های نه چندان دور وطی یک دهه اخیر از محلات مذکور بدست آمده است بازگو کننده ثبوت روایت های مردم و تاریخ پر افتخار و غنی محلات مذکور میباشد. (۲)

آنچه در این جا قابل ذکر است که با در نظر داشت قدامت کهن نام و سرزمین شیوه کی باشندگان قرأ دور و نزدیک آن هم در بیرون از محلات مربوط به قریه بزرگ شیوه کی خود شانرا اهل شیوه کی میخوانند چه در گذشته های دور وقتی در همین محل فقط یکی دو قریه محدود وجود داشت و ب عداً بنا به افزایش نفوس بخصوص طی چند صد و یا هزار سال اخیر آهسته، آهسته در نزدیکی های دور و نزدیک قریه ما در محلات نشینمن دیگری تهداب گذاری گردید

باشنده گان محلات جدید الی زمانیکه قریه یا ده جدید التاسیس دارای نام و هویتی مشخصی میشد جهت معرفی محل سکونت شان از نام قریه مادر استفاده میبردند. که این معمول به گونه ای تا هنوز ادامه دارد و باشندگان قرأ همجوار در بیرون از ساحه شیوه کی خودشان را ساکن شیوه کی معرفی میکنند. تا سوال کننده را از جستجو بیرون کنند زیرا نام شیوه کی یک نام آشنا برای تمام مردم افغانستان است. ولی در داخل قریه جات نسبت آشنایی تمامی مردم محل با قرأ موجود هرکسی از محل سکونت خودش و قریه مشخص مربوط نام میبرد.

روی همین قدامت و تاریخ سرزمین شیوه کی وقتی در عصر رژیم امانی و در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در یک تعمیر دولتی واقع در قریه قلعه حسن خان علیا واقع در دو کیلومتری شمال غرب شیوه کی مکتب ابتدائیه ای افتتاح شد. مقامات مربوط دولت وقت مکتب مذکور را بنام ابتدائیه شیوه کی یاد کردند. همچنان در اواخر دهه سی خورشیدی

مرکز صحنی را که در همجواری قلعه غلام حسن خان تعمیر و افتتاح شد باز هم به اسم مرکز مذکور را بنام مرکز صحنی شیوه کی مسمی گردید.

مردم شیوه کی بیشتر زراعت پیشه و مالدار هستند. وجود زمین های زراعتی و باغ های سبز و پر از میوه، جوی ها آب و دریای خروشان یکی از صفات برتر سرزمین شیوه کی میباشد. که بادر نظر داشت آن در فصل تابستان بیشتر اهالی شهر کابل جهت تفریح و هواخوری به آن محل میشتابند. سیستم آبیاری و زراعت در این سر زمین همان سیستم آبیاری معمول و کلاسیک هزاران سال قبل میباشد. یعنی ایجاد بند های خاکی جهت ذخیره آب بالای دریای لوگر که ظرفیت ذخیره آب ناچیز و اندک را دارد و استفاده از گاو آهن جهت قلبه زمین. نبود سیستم مدرن آبیاری و بند آبگردان مدرن و بزرگ بالای دریای لوگر باعث آن میگردد تا در فصول زمستان و بهاران مقادیر عظیم آب بدون استفاده و ذخیره در دریای لوگر به هدر رود و این کمبود در هنگام خشکسالی ها در فصل تابستان سخت محسوس و قابل افسوس است.

در شروع دهه چهل خورشیدی انرژی برق به قریه شیوه کی تمديد گردید. ولی قرأ اطراف و نزدیک به شیوه کی از نعمت انرژی برق محروم ماندند. به گونه مثال قریه (ده یعقوب) که فقط در فاصله دوصد متری شمال شیوه کی در جناح دیگر دریای لوگر واقع شده است تا مدت های مدیدی برق نداشت. موضوع تمديد برق به قرأ اطراف قریه شیوه کی همیشه وعده سرخط انتخاباتی و کلای شوری در زمان پادشاهی ظاهر شاه بود، ولی با وجود تلاش های بی حد و حصر، سپردن ده ها عریضه بمقامات صدارت، وزارت، شوری و ریاست و بالا و پائین تپیدن های فراوان ریش سپیدان و بزرگان قرأ مذکور در امر تمديد انرژی برق به محل سکونت شان تا سقوط حکومت ظاهر شاه قریه های اطراف قریه شیوه کی برق نداشتند.

موجودیت لیسه شیوه کی در بالا بردن سطح دانش علمی و فرهنگی فرزندان سرزمین شیوه کی و حتی محلات دورتر از آن نقش بارز و بسزایی داشته است. طوریکه قبلاً یاد آور شدیم این لیسه در سطح یک مرکز تعلیمی ابتدائیه در هنگام پادشاهی شاه امان الله افتتاح و بعداً در هنگام صدارت مرحوم سردار محمد داود در سال ۱۳۴۰ خورشیدی شاگردان مکتب مذکور به تعمیر جدیدی که به شکل پخته و فوق العاده اساسی و مدرن در مسیر سرک شیوه کی به طرف شهر کابل در نقطه سرحد میان دو قلعه حسن خان (علیا و سفلی) بنا شده بود منتقل و همزمان سوبه تعلیمی مکتب مذکور از ابتدائیه به متوسط ارتقا داده شد. و متعاقباً بعد از تاسیس رژیم جمهوریت در کشور در سال ۱۳۵۲ بلا فاصله سوبه تعلیمی آن به لیسه ارتقا داده شد و در همین مرحله مطابق به ریفورم بنیادی معارف که رژیم جمهوریت روی دست داشت جهت تکمیل کادر علمی مکتب مذکور "که مدت ها با کمبود کادر علمی دست و گریبان بود" فارغ التحصیلان پوهنخی های ساینس و ادبیات پوهنتون کابل به حیث استاد به لیسه مذکور گسیل داشته شد. که این تغییر در امر بالا بردن سوبه تحصیلی شاگردان تاثیر بس فراوانی داشت چنانچه در سال ۱۳۵۶ خورشیدی اول نمره عمومی شمول به پوهنتون ها در امتحان کانکور یکی از فارغ التحصیلان صنف دوازدهم لیسه شیوه کی بود. تعمیر لیسه شیوه کی در ماه سنبله ۱۳۵۹ خورشیدی توسط گماشتگان تاریک اندیش دستگاه استخبارات نظامی پاکستان آی. اس. آی در یک عمل کاملاً خائینانه و ضد ملی به آتش کشیده شد.

معلمین و استادان لیسه شیوه کی که بیشتر شان شهر نشین بودند موجودیت زمین ها و باغ های سبز را در محل موهبت الهی تلقی نموده و به شاگردان چنین تلقین میکردند که رفتن به یک باغ سبز و نشستن در زیر یک درخت صبر و تنفس از هوای پاک و مملو از اکسیجن که از خصوصیات باغ های سبز میباشد توانایی حافظه را چند برابر ساخته و آسانتر میتوان درس را فراگرفت.

درست بخاطر دارم ماه حمل سال ۱۳۵۵ خورشیدی وایام جشن وپساک بود، ورود هموطنان هندو و سکهم ما که نیز رفتارهای شخصی و تاکسی های عامل شان از مقابل لیسه شیوه کی عبور میکرد به قریه شیوه کی ادامه داشت و من در آنوقت متعلم صنف دهم لیسه شیوه کی بودم، در همین هنگام در یک روز آفتابی بعد از ظهر جهت مطالعه و رسیده گی به درس مکتب و کارخانگی (که به اساس پالیسی جدید وزارت تعلیم و تربیه وقت جهت ارتقا سوبه تعلیمی شاگردان مکاتب امتحان ماهوار و کارخانگی را جاگزین امتحانات چهار و نیم ماهه و سالانه نموده بودند.) به باغ سر سبزی در محل بنام باغ مدیر یاسین (۳) روانه شدم و...

عصر آفتاب نزدیک به غروب، و در حال برگشت بودم. در جریان برگشت به طرف خانه با تعدادی از هم مکتبی های در حدود سن و سال خودم از قریه های مختلف، که آنها هم کتابی در زیر بغل داشتند و جهت مطالعه به باغ مذکور آمده بودند همراه شدم. و آرام آرام روانه خانه بودیم در مسیر راه کابل - لوگر درست در قسمتی که یک راه خامه و نسبتاً باریک از قلعه حسن خان علیا به سرک کابل - لوگر وصل شده است یکی از بچه ها سنگی را بلند نموده و در جهت انحرافی به طرف مقابل اش پرتاب کرد، سنگ تصادفاً به پایه فلزی برق در کرد (قطعه زمین) شبدری اصابت نمود و صدای (ترنگ) و نسبتاً گوش خراشی به هوا بلند شد. در این جا همه بچه ها تصمیم گرفتیم که نشان

برزیم و نشان ما هم همان پایه برق در کرد شبدر بود (وسنگ پارچه ها در محل به وفور یافت میشد زیرا در آن محل جهت استحصال سنگ ساختمانی تقریباً همه روزه سرنگ پرانی صورت میگرفت). بچه ها سنگ را میگرفتند و به طرف پایه برق نشانه میرفتند و سنگ هر کسی که به پایه مذکور اصابت میکرد دیگران برایش بیشک مرحبا میگفتند. درست به خاطر نیست چه مدتی مصروف این بازی بودیم، شاید - ده، پانزده و یاهم بیست دقیقه. در این هنگام موتر تیز رفتار نسبتاً بزرگ و سیاه رنگ که از طرف لوگر روانه شهر کابل بود درست در رأس محل تجمع ما در جناح راست ترین قسمت و خامه سرک توقف کرد و مرد نسبتاً مسن و ملبس با دریشی سیاه رنگ از آن پائین شد و خطاب به ما گفت:

نزنین، نزنین بچه هایم، نزنین جان پدر!

در اینجا مرد به ما نزدیک تر شد و باز هم ادامه داد:

- چرا میزین جان پدر ای خو پایه برق اس با زدن شما زخمی میشه، داغ برمیداره، وزنگ میزن ایش و باز در اندک باد و باران می افته و برق ها قطع میشه، آنوخت شما هم بی برق میشین.
یکی از بچه ها در جواب به مرد موصوف که او را نمی شناختیم گفت:
- کاکا جان! ماخو برق نداریم.

در این جا مرد متعجبانه به طرف ما نگاه کرد و گفت:

- ای هیچ امکان نداره که پایه های برق از اینجا عبور کده باشه و شما برق نداشته باشین.

ما همه یکصدا گفتیم

نی کاکا جان برق نداریم.

- پس شما شب بر روشنی از چی استفاده میکنین؟

ما باز هم همه یکصدا گفتیم:

- از الکین کاکا جان.

در این هنگام که وقت بر گشت مامورین به طرف خانه بود، اتفاقاً ماموری سوار بر بایسکل در حال عبور بود که توجه مردهم صحبت ما را جلب نمود، مرد هم صحبت ما دست اش به طرف مامور بایسکل سوار بلند نموده و خطاب به او گفت!

- بیا اینجا بچیم.

مامور بایسکل سوار که از اهالی قلعه حسن خان علیا بود به اسم عطا محمد در وزارت صحت عامه ماموریت داشت به عجله از بایسکل پائین شد، بایسکل اش را در گوشه ای توقف داد و به طرف مرد آمد با هر دو دست، دستان وی را گرفته و بوسید، مرد بالمقابل سرمامور موصوف را بوسیده و احوالپرسی کوتاهی نمودند و بعداً مرد از مامور پرسید:

- ای پایه های برق به کجا رفته؟

عطا محمد در حالیکه زیاد کوشش میکرد موء دبانه صحبت کند گفت:

- ای پایه های برق به طرف چهار آسیا (چهار آسیاب) تمدید شده سردار صایب.

- کجا ها ره برق میته؟

- به شمول قریه چهار آسیا به قطعات عسکری برق داده شده.

- منطقه شماره چطو؟

- صایب ما برق نداریم.

- چرا مگه ای منطقه شیوه کی نیس؟ مه یادم اس ک پانزده، شانزده سال پیش امرکدم که قریه شیوه کی ره برق بتن.

- صایب! خود قریه شیوه کی برق داره، ولی ده بیرو ای منطقه هم بنام شیوه کی یاد میکنن و میشناسن، مگه ای دهات کوچک اطراف شیوه کی اس (در این وقت مامور موصوف دست اش را جهت اشاره با لا برده و در حالیکه جهات مختلف را نشان میداد ادامه داد) اینجا که ما هستیم بنام قلائی خلف یاد میشود، اون جا کمی دورتر قلائی حسن خان علیاس، آنطرف قریه سیاه بینی اس، به او طرف دیگه قریه قلائی بغلک اس آنجا را قریه ولایتی یاد میکنن و... که هیچ کدام ای مناطق برق نداره.

در این وقت مرد روی اش به طرف موتر تیز رفتار عامل اش دور داده و با صدای نسبتاً بلندی گفت:

بچیم چند ورق کاغذ سفید کتی یک قلم بیار.

من و شاید هم همراهانم که تا آنوقت متوجه همراه مرد موصوف نشده بودیم، دیدیم که یک دختر در سنین نوجوانی ملبس به پتلون کوبای و پیراهن آبی رنگ از موتر پائین شده و یک دوسیه نازک را که در بین آن تعداد کاغذ سفید بود به مرد نزدیک ساخت، مرد در حالیکه دوسیه را میگرفت به دختر (که شاید دخترش بود و یاهم نواسه اش و یاهم کدام خویش دیگرش) گفت:

- بچیم به کاکایت سلام بده.
دختر رویش را به طرف عطا دور داده و سلام گفت و متقابلاً هم سلام علیکم شنید.
بعداً مرد کاغذ های سفید همراه با دوسیه و قلم را به مامور داد و گفت :
- تماماً قریه جاتی که برق ندارند بنویس. و مامور عطا محمد مصروف نوشتن شد.
در این هنگام در فاصله چندصد متری دور تر از ما، دهقانی که مصروف بیل زدن مزرع اش بود و از قرار معلوم جریاناتی را که در محل ما میگذشت از شروع زیر نظر داشت، بیل اش را گذاشته و آهسته، آهسته خودش را به محل تجمع ما نزدیک ساخته و به مرد مذکور سلام علیکم گفت و خودش را معرفی نمود، دهقان مذکور به اسم حاجی عثمان که باشنده قلعه خلف بود و بین شصت الی هفتاد سال عمر داشت خواست که دستان مرد مصاحب اش را ببوسد ولی مرد نگذاشت که دهقان هم سن و سال خودش دستان اش را ببوسد. بعد از احوالپرسی حاجی عثمان به مرد مصاحب اش که تا آنوقت برای ما ثابت شده بود که باید مرد مهمی باشد صحبت از مشکلات کمبود آب در فصل تابستان را نمود. در این جا بین دو نفر مذکور صحبت جامعی به ارتباط استفاده از آب های افغانستان به میان آمد. حاجی عثمان که فقط چند صنف ابتدایی را در زمان امانی درس خوانده و سواد کافی داشت و با وجود شغل دهقانی که روی زمین های خودش کار میکرد مردجهان دیده، خود ساخت، پرمعلومات، دارای افاده قوی و با احساسی بود در مورد سیستم آبیاری محل و حتی ولایات همجوار و راه های استفاده اعظمی از آب دریای لوگر در امر زراعت در مسیر دریای مذکور، در حالیکه مصاحب اش سخت به او گوش داده بود معلومات میداد و در بسیاری موارد مرد مصاحب به حاجی میگفت (خیر ببینی حاجی صاحب اینچه ره نمی فامیدم)

من و همراهانم به این حرکات کاملاً حیران بودیم و بدرستی نمیدانستیم که مرد موصوف در حالیکه دو نفر از بزرگتر های حاضر او را می شناسند و برای او نهایت احترام را قایل اند، کی است؟ ولی فقط این موضوع به مغز من خطور کرده بود که مرد مذکور باید یکی از رجال مهم دولتی باشد. رئیسی باشد و یاهم وزیری. ولی به صورت مشخص چه کسی؟ زیرا در آنوقت تلویزیون نبود، و اگر هم میبود مابرق نداشتیم، با روزنامه ها و جراید در حالیکه در یکی از مکاتب اطراف شهر کابل درس میخواندیم آشنایی نداشتیم تا عکس های رجال مهم دولتی را در آنها میدیدیم.

ولی من فکر میکردم که چهره مرد برای من آشنا است، گاهی تصور میکردم که همان عکس بزرگ با قاب رنگ طلایی که در اتاق مدیریت مکتب بالای سرمیر بدیوار نصب است شاید عکس همین نفر باشد. ولی باز به خود میگفتم، نه آن عکس متعلق به داود خان است، چطور امکان دارد که داود خان بدون نگهبان و همراه از شهر بیرون شود. به خاطر داشتیم وقتی ظاهر شاه جهت شکار مرغابی به چمن آب ایستاده قلعه میآمد تعدادی نگهبانان و عساکر وی را همراهی میکردند. حالا هم داود خان که اتوریته و پرستیژ بمراتب بالاتر از ظاهر شاه را داراست غیر ممکن است که بدون عساکر و نگهبانان و حتی بدون درایور به تفریح و هواخوری برود. با این تصور، فکر میکردم اشتباه میکنم. نه، نه این مرد داود خان نیست.

صحبت میان حاجی عثمان و طرف مقابل روی مسایل جلوگیری از به هدر رفتن آبیهای افغانستان به درازا کشید مرد ناشناس سخن از ساختمان بند های آبگردان بزرگ در نقاط مختلف کشور و استفاده از میلیون ها هکتار دشت در امر زراعت و جلوگیری از جریان آب به کشورهای بیگانه و استفاده کامل آن در داخل کشور میزد و همزمان به حرف های حاجی که معلوم میشد برایش جالب است دقیقاً گوش میداد. و بلاخره روی مشکل کم آبی محل هر دو به این نقطه توافق داشتند که اعمار بند آبگردان بالای دریای لوگر در دشت خروار ولایت لوگر میتواند زمین های مسیر دریای مذکور را از کم آبی در فصل تابستان نجات دهد. ما چهار نفر هم مکتبی ها در حالیکه معنی بسیاری سخنان آنها را در آنوقت نمیدانستیم آرام متوجه سخنان آنها بودیم و مامور عطا در حالیکه نوشته مورد نظر را تمام کرده بود با احترام کامل آنطرف انتظار میکشید، هوا کم کم در حال تاریک شدن بود، در این وقت دختر همراه مرد موصوف برای بار دوم از موتر خارج شده و به وی چنین گفت :
بابه جان هوا تاریک میشه، توگفتی که ده (در) برگشت از لوگر به شیوه کی به میله و بساک سردار ها هم میریم، چه وخت دیگه؟ (۴)

مرد رویش را به طرف دختر برگشته و گفت:

- جان پدر، حالی دیگه نا وخت شده، باز سال دیگه بخیر، حالی باید خانه بریم.
مداخله دختر مثل اینکه رشته سخنان آندورا برید و مرد در حالیکه دستان حاجی را با هر دو دست گرفته بود این سخنان آخوری کاملاً بخاطر دارم که گفت :

- حاجی صایب خیر باشه، اگر خداوند (ج) بما توفیق و قدرت بته یک قطره او (آب) خوده نه خات ماندیم که به بیرو (بیرون) بره و از همه اش ان شاء الله در داخل کشور استفاده خات کدیم .

مرد در حالیکه میخواست با حاجی خداحافظی کند حاجی وی را به نان شب دعوت کرد و مرد در جواب گفت :

- حاجی صایب حالی که تره شناختم ماندن و الایت نیستم شب نی که شب ها مهمان ات خات شدم .

مرد موصوف که در شروع یک سلام علیکی مختصر با حاجی نموده بود، در ختم چنان خدا حافظی با حاجی نمود مثل اینکه وی را از سالها قبل میشناسد و با هم دوست و آشنا هستند. بعد از خدا حافظی با حاجی مرد کاغذها را از دست مامور عطا گرفته و از وی پرسید:

جان پدر کل قریای بی برقه نوشته کدی ؟

و مامور عطا در جواب گفت:

- بلی صایب

و با مامور عطا دست خدا حافظی داد، مامور عطا خم شده دست مرد موصوف را برای بار دوم بوسید و مرد هم سر مامور را بوسید، بعداً ما هریک جداگانه با پیروی از مامور عطا دست مرد موصوف را بوسیدیم و وی سر ما را بوسید از وی خدا حافظی نمودیم، بعداً مرد مستقیماً به طرف موترش رفت وقتی دروازه موترش را باز میکرد دست راست اش را به طرف ما بلند نموده و به عنوان خدا حافظی شور داد و بعد داخل موتر شده و در عقب اشتراک قرار گرفت و موتر را به حرکت در آورده و آنجا را ترک نمود.

با رفتن مرد موصوف مامور عطا رویش را به طرف حاجی عثمان دور داده و از او پرسید:

- حاجی صایب ای اینجه چی میکند؟

حاجی در حالیکه رویش به طرف مامور عطا بود با دست راست اش به طرف ما بچه ها اشاره نموده و گفت :

- این همی بچا شوخی میکند و پایه برقه به سنگ میزدن، او موترشه ایستاده کد که بچا ره نصیحت کنه.

مامور عطا که مرد شوخ طبعی بود رویش را به طرف ما نموده و گفت:

او بچا شما چرا ایطو کاره میکدین؟، چرا پایه برقه به سنگ میزدین؟، ای نفره شناختین؟، ای داود خان بود، حالی پدرای کل تانه بندی میکنه .

در این هنگام حاجی عثمان با خنده به مامور عطا گفت :

- عطا جان بچا ره آزار نتی، پدرای بچا بندی نخات شد، ولی ما صایب برق خات شدیم .

- حاجی صایب مشکل است آدم باور کنه، نشه که لست دست خط مه هم مثل و عده های وکلای شوری دوره ظاهر شاه به تاق نسیان سپرد شوه .

- عطا جان یاد ظاهر شاه به خیر، ولی ای آدمه نمیشه به ظاهر شاه مقایسه کرد ای آدم جدی و کارکن اس .

ما از آنچه که اتفاق افتاده بود گیج و حیران بودیم من تصور میکردم آنچه اتفاق افتاده شاید خواب می بینم، ولی آن اتفاق کاملاً یک واقعیت بود.

هوا دیگر کاملاً شام و نسبتاً تاریک شده بود از آنجا همه با هم خدا حافظی نموده و به خانه های خود روان شدیم .

بلی هموطن عزیز!

هنوز یک هفته ای از آن ماجرا نگذشته بود که هیئتی متشکل از انجیران وزارت آب و برق جهت سروی تمدید و تأمین برق به قرآ اطراف قریه شیوه کی آمد .

کار سروی، دیزاین، و منتاژ تمدید برق قریه های اطراف قریه شیوه کی نزدیک به دو سال به طول انجامید در بهارن سال ۱۳۵۷ هجری شمسی این کار نزدیک به پایان بود که سر انجیر منتاژ شبکه برق مذکور گفته بود که قرار است جریان برق در قرآ مربوط در جشن پنجمین سالروز تاسیس جمهوریت بدست رئیس جمهور افتتاح شود. ولی ...

تاریخ کشور های جهان نشان داده است که رهبران آگاه، وطنپرست و کارکن میتوانند مردم و کشورشانرا به سوی استقلال ملی شگوفای اقتصادی و رفاه همه گانی سوق دهند . مطالعه و چشمدید از سوابق کارکردگی مرحوم محمد داود به حیث صدراعظم در دهه پنجاه میلادی و مدت کوتاهی هم به حیث رئیس دولت و رئیس جمهور افغانستان در دهه هفتاد میلادی نشان داد که محمد داود از تبار آن مردانی بوده است که جداً مصمم به دستیابی کامل کشور و مردم اش به استقلال ملی و رفاه همه گانی بود. ولی قبل از رسیدن به این آرزوی مقدس و دیرین اش در سحرگاه هشتم ثور سال ۵۷ عصیانگران کودتای ۷ ثور بداخل ارگ ریاست جمهوری ریختند و در حالیکه صد درصد میتوانستند از قتل داودخان و همراهان اش پرهیز نمایند، وی را همراه با تمام اعضای خانواده اش نامردانه و خائنیانه به قتل رسانیدند. و تراژدی تاریخ یکبار دیگر و بگونه دیگر تکرار شد. داغ سقوط رژیم امانی هنوز از سینه ها و جگر های مردم ما رفع نشده بود و گذشت زمان ثابت ساخت که در سحرگاه خونین هشت ثور ۵۷ ملت افغان یکی دیگر از خدمتگاران صادق و وطنپرست اش را از دست داد. محمد داود به جرم خدمت به وطن و نپذیرفتن طوق غلامی سوسیال امپریالیزم روس از طرف گماشتگان روس تیرباران گردید و در گورنامعلوم و در نقطه نامعلومی از کشور عزیزش همراه با خانواده اش در زیر هزاران تن خاک معصومانه خفت. روح شان شادباد.

توضیحات

۱- مردم شیوه کی از سابق با برادران هندوان وسکه- آشنایی ورفاقت داشته اند، علت این آشنایی را بر علاوه در ریشه های هموطن بودن، میتوان در حضور یافتن گاه گاهی هموطنان هندوان وسکه- در شیوه کی دربرسرسانیدن مناسک مذهبی شان جستجو کرد. علت دیگر این آشنایی در این است که تعدادی از دهقانان قریه شیوه کی و قریه های مجاور آن بالای زمین های برادران هندو وسکه- کار میکنند. هندو ها وسکه- های کابل جایداد های زیادی در ساحه شیوه کی داشته اند که تعدادی از آنها جایداد های شانرا به خصوص در سی سال اخیر به فروش رسانیده اند. ولی هنوز هم دراین ساحه فامیل های بنام (رام چند) و (دونی چند کیور) در ساحه غرب شیوه کی (که امور زراعت آنرا باشنده گان قریه سهاک به عهده دارند) مالک ساحه ای به اندازه چهل جریب " معادل هشت هکتار" زمین زراعتی میباشند.

۲- به ارتباط آثار تاریخی بدست آمده از سرزمین شیوه کی دردهه هفتادمیلادی و قبل از آن که رسماً به اجازه دولت افغانستان صورت گرفته است در صفحات شماره های مختلف سایت وزین کابل ناته معلومات ارائه شده است. ولی کاوش های دزدانه که توسط دزدان خارجی و چاکران خائین محلی شان درجریان سالهای دهه نود میلادی در گوشه و کنار کشور ما از جمله در ساحات مختلف شیوه کی صورت گرفته تاکنون قسماً مردم وملت ما از این کاوشها و بگارت رفتن آثار تاریخی بدست آمده از محلات مربوط به شیوه کی آگاهی ندارند. محترم شاه زمان وریخ استانیزی در کتاب اش (از پاتک شاهی تا کییل شاهی) از کشف یک پطنوس طلای قدیمی در منطقه سهاک شیوه کی در نیمه دوم دهه نود میلادی یاد آوری نموده است. ولی بنا به گفته شاهدان عینی کشفیات وزدی های که در این منطقه در جریان دهه نود میلادی صورت گرفته است بسیار بسیار بالا تر با ارزش تر و بیشتر از کشف یک پطنوس طلایی بوده است.

همچنان بنا بر چشمدید اهالی درمحل دیگری از ساحه شیوه کی درده ای بنام قلعه محسن واقع در دامنه های جناح شمالی مینار چکری ودرست در دو کیلو متری جناح جنوب غرب قریه کمری نزدیک به زیارت شیخ عادل بابا در نیمه دوم دهه نود میلادی کاوش های دزدانه در سطح گسترده ای صورت گرفته و مقدار زیادی از آثار تاریخی فوق العاده با ارزش از محل مذکور کشف و به سرقت رفته است.

۳- در مسیر شاهراه کابل لوگر گذشته از منطقه بینی حصار و ولایتی به طرف جنوب و در رأس جنوبی پوزه کوه سیاه بینی باغ فوق العاده سر سبز، قشنگ و افسانوی وجود داشت بنام باغ مدیر یاسین که هزاران درخت میوه ، زینتی و بته های مختلف گل در آن موجود، و سه جوی آب روان در آن جاری بود و در اخیر هفته ها و روز های جمعه ده ها فامیل شهر نشین برای تفریح و میله به آن محل میشتافتند. که بعد از کودتای خونین و نامیمون هفت ثور پنجاه و هفت این باغ با حفظ سرسبزی و خرمی خویش به باغ متروکی تبدیل شد. ولی درجریان سالهای دهه نود میلادی و آغاز جنگ میان تنظیم ها و تنظیم ها و طالبان این باغ محل تقاطع خط اول گروه های متخاصم بود که در اثر اصابت هزاران بم ، راکت و مرمی سرسبزی باغ همراه با درختان چند صد ساله اش به خاک و خاکستر مبدل گردید و حالا از باغ مذکور فقط نامی بجا مانده است و از زمین آن در کشت زراعت کار گرفته میشود.

۴- مردم کابل گاهی به برادران سکه- سردار خطاب میکنند.

این مطلب برای بار اول در شماره ۴۹ سایت کابل ناته تحت عنوان (شیوکی که بعد ها شیوه کی شد) نشر شده است .